آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: اسئلت و اجوبه میان اسکندر بن عمر بن امیر تیمور

مؤلف متن: میر سید شریف جرجانی ت ۸۱۵ ق — محشی: ......

شارح: ...... — مترجم: ......

تاریخ تحریر: ۱۱۳۲ — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۸ و ۱۹

جزء کتب: حکمت — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۱۱

طول: ۱۹ — عرض: ۱۱ — شماره عمومی: ۲۳۹۶۶

وقفی / خریداری: آقا زین العابدین — تاریخ وقف / خریداری: ۱۱۶۶ ق

ملاحظات: کاتب محمد مفید لاهیجی ...... و ندارد

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

۵

۱۱ ورق

[illegible]

بتاریخ شهر جمادی الثانی ۱۳۴۲

نمره مسلسل کتاب ۲۳۰

کتابخانه آستان قدس

[illegible]

هو الحکیم

اجوبهٔ میر سید شریف علامهٔ جرجانی بسم الله الرحمن الرحیم وما النصر الا من عند الله

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین اما بعد در شهور سنهٔ خمس عشر وثمانمائه
اسکندر بن عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان از اصفهان کس فرستاد بشیراز نزد سید سعید زین الدین علی المشهور
بسید شریف و از وی سوال کرد که مقصود از آفرینش چه بوده و آفریده اول چیست و ترکیب روح با جسد
چگونه است و مفارقت ایشان بر چه وجه است و ثواب و عقاب چگونه تواند بود و فرشته چیست
و شیطان کیست و غرض از صراط و سوال و میزان چیست و بهشت و دوزخ و اعراف چیست
و معراج حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چگونه بوده و رفرف چیست واو در چند فصل جواب نوشت
وبالله التوفیق فصل اول در تمهید عذر جهت قصور ادراک و عبارت اکابر علما تحقیق و فکر
تصریح کرده اند که بطریق تامل و نظر و مباحث حقایق اشیا را بسبیل اجمال توان دانست و بسبیل تفصیل
نتوان دانست و درین معنی مثالی تنبیه کرده اند که مشاهده و معلوم است که سنگ مغناطیس را خاصیتی هست
که در دیگر سنگها نیست و این علمیست اجمالی و دل آدمی با وجود علم اجمالی خالی از دغدغه و ترددی نیست
که آیا که ~~خاصیت~~ حقیقت آن خاصیت چیست و مناسبت آن خاصیت با آهن چگونه است
و اگر کسی خواهد که بفکر کنه آن خاصیت و مناسبت وی دریابد بر وجهی که هیچ اشتباه نماند و
خاطر آرمیده گردد میسر نشود و اصحاب ریاضات و مکاشفات را با آنکه در تفاصیل
کشفیات مخالفات بسیار است و هر طایفه از ایشان بر طایفه دیگر انکار کرده اند و از ینجا معلوم
میشود که دانستن کنه حقایق اشیا و تفاصیل احوال آن نهایت مشکل است و اطلاع حقیقی بر آن
درین دار غربت که حیات دنیاست متعذر است و اگر کسی را از اهل ریاضت بطریق کشف
حقانی و الهام ربانی چیزی از آن معلوم شود عبارت وی از تفهیم آن معنی بتفصیل کما ینبغی
قاصر باشد فصل دوم در آنکه مقصود از آفرینش که آنرا باعث و سبب
و فایده و حکمت نیز خوانند چه بود و از مخلوقات کدام متقدم است جماعتی از محققان گفته اند

باون

که چون ذات موجود حقیقی در غایت کمال و نهایت جمال است آن ذات خواست که
جمال و کمال خود را جلوه دهد و در آینهٔ مظاهر صفات خود را مشاهده کند از ین جهت و این عالم را
بمظاهر نامحصور تجلی نمود و هر خوبی که در مخلوقات است مجموع جمال اوست که ظاهر شده است
در لباس مظاهر و هر ناخوبی که در وی است از نقصان قابلیت اوست و حاصل
این سخن آنست که هر کمالی را جمالیست معنوی و هر جمالی را کمالیست معنوی و تمامی جمال
کمال بتکمیلست و تمامی کمال جمال بظهور است چه هر کمالی که با وی تکمیل نیست در وی شایبه
نقصانست و هر جمالی که ظهور ندارد بی قصور نباشد و ذات باری عز شانه از شوایب نقصان
و قصور مبراست پس لازم باشد که تکمیل و ظهور باشد و ازین جهت حکمت و ثمرهٔ آفرینش
تکمیل مصنوعات بقدر امکان و ظهور کمال و جمال آن ذات بوده باشد و در کتب کلام
و حکمت مبرهن گشته است که هر مقصود و غایه که از فعلی است آن مقصود در علم فاعل مختار
مقدم بود بر آن فعل و در وجود متاخر چنانکه از مثال ضرب جهاد ظاهر میشود

فصل سیوم در بیان آفریدن اول و آنکه نام او چیست

طایفه از بزرگان گفته اند عقلا را معلوم است که لایق مرتبه سلطنت و حشمت پادشاه
نباشد که بخودی خود در همه کارها مباشر شود و جزئیات و محقرات احوال را بخود ضبط کند
بلکه مناسب آنست که یکی را از خدام که بمزید ذکا و فطنت و قوت ضبط و کفایت
موصوف باشد برای آن کار تعیین کند و امور سلطنت و رعایت رعیت را بدو مفوض
گرداند تا بفرمان پادشاه متصدی آن کار گردد و هر چه از امور عظام باشد بخودی خود
مباشر شود و در کارهای دیگر نواب را تعیین کند و هر یکی از آن نواب از بهر کارهای خرد
کارکنان تعیین کنند تا مجموع امور مملکت بر آن وجه که مراد پادشاه و فرمان اوست

مضبوط و مرتب شود و این ضبط و ترتیب از پادشاه باشد لکن بر دست کارکنان
و کارکنان او ساخته گردد بعضی بی واسطه و بعضی بواسطه چون این مقدمه معلوم گردید
هیچ شبهه نیست که حضرت واجب الوجود در غایت عظمت و عزت و بی نیازیست
و ممکنات که در وجود و کمالات خود محتاجند بغیر ایشان را تفاوت بسیار است بحسب
شرف و خست پس لایق آن حضرت نباشد که همه مراتب را بوجود خود مباشر گردد
و مناسب آنست که یکی را که اشرف ایشان باشد ایجاد کند و بتعاقب امور مملکت بوی
تفویض کند و او را نیز بدان ترتیب که گفته شد کارکنان بی واسطه و بواسطه ساخته گرداند
چون فرشتگان سماوی و ستارگان که از عالم علوی اند و چون طبایع عنصری و صور معدنی
و نفوس و قوای نباتی و حیوانی و قوای انسانی که از عالم سفلی اند و اینها را فرشتگان ارضی
خوانند و هر یکی را بکاری متوجه گرداند و ضبط ممالک سلطنت حقیقی های آورد در آن از حکم
لایق حضرت صمدیت و فرمان وی باشد و ضبط این مجموع بحقیقت واجب الوجود کرده باشد
ولکن باحسن وجوه و چون جوهر اشرفست از عرض که محتاجست بوی و مجردات لامکانی که
مستغنی اند از ماده جسمانی اشرفند از مادیات که محتاجند بمکان و ماده ازین جهت بعضی
از صوفیه و حکما میگویند که اولین آفریده جوهریست لامکانی و مجرد از ماده جسمانی که
خلعت وجود از حضرت عزت اول باو رسیده و بواسطه وی بدیگران و این جوهر را صوفیه خلیفه
اعظم خوانند که خلیفه ایست فی ارضه و سمائه لا لارضه فقط و حکما آنرا عقل اول می خوانند
و آنکه ناموس لطف از توریه نقل کرده است که حق جل و علا اول جوهری آفریده و در وی نظر کرد
بهیبت آن جوهر بگداخت از هیبت پروردگار آب گشت و دیگر مخلوقات ازو آفریده

حکما

حکما میگویند که این سخن توریه رمزی و اشارتیست بآن جوهر که عقل اول است و بواسطه او
دیگر مخلوقات را اطلاق لفظ عشق بر این اولین آفریدگان اگرچه مناسبتست زیرا که
وی عاشق جمال خالق و موجد خود است بر وجهی که گویا همگی وی عشقست لیکن [illegible]
نشنیده است و بعضی صوفیه وجودیه لفظ عشق را اطلاق کرده اند بر وجود مطلق که حقیقت
منزه از تعین و مراد ایشان ازین حضرت باریست سبحانه که در همه مظاهر تجلی نموده است
و او عاشقست بر ذات خود و درینجا عشق و عاشق و معشوق یکی است چنانکه حکما در
علم باری تعالی بذات خود گفته اند که علم و عالم و معلوم یکیست و تغایر بحسب اعتبار است
نه بحسب ذات و مراد از عشق در استعمال عموم الناس محبت مفرطست و این از قبیل عرض است
و محتاجست بمحل او و اولین مخلوقات نتواند بود و از صاحب شریعت صلوات الله و سلامه علیه
در باب اولین مخلوقات سه عبارت مرویست یکی آنکه آفریده اول قلمست دوم آنکه
عقل است سیوم آنکه نور است و ارباب تاویل گفته اند که مراد ازین سه عبارت یکیست جوهر است
زیرا که آن جوهر مجرد که گفته شد از آن جهت که ذات خود را و مبداء خود را تعقل کند
او را عقل گویند و از آن جهت که نقوش علوم در سایر مصنوعات بتوسط اوست او را قلم
خوانند و از آن جهت که کمالات حضرت رسالت پرتو آن جوهر است نور محمدی گویند صلی الله علیه
و آله و اصحاب ظاهر این تاویل را قبول نمیکنند و میگویند مراد آنست که اولین قلمها
آن قلمیست که بحکم خدای احکام قدر نوشت و اولین عقلها آن عقلست که حق تعالی او را
امر فرمود باقبال و ادبار و ادبهای آورد و مخصوص باعزاز و اکرام گشت و اولین

کتابخانهٔ آستان قدس

نورها نور محمد است صلوات الله وسلامه علیه و آله — فصل چهارم در بیان آنکه
ترکیب روح با جسد چگونه است و مفارقت بر چه نهج است بیشتر اصحاب کشف بر آنند
که عالم دو نوع است یکی عالم امکانست که آنرا عالم شهادت و عالم صورت و عالم خلق
خوانند و این عالم اجسام و اعراضست که قابل اشارت حسیست و در وجود این
عالم بحثی نیست دوم عالم لامکانست که آنرا عالم غیب و عالم معنی و عالم امر گویند
و آن عالم مجردات است که قابل اشارت حسی نیست مجموع فرشتگان مقرب که آنرا
ملاء اعلی گویند و حکما آنرا عقول خوانند و فرشتگان سماوی و ارواح بشر که حکما
آنرا نفوس ناطقه خوانند از این عالم امرند و در وجود این عالم خلافست اکثر متکلمان
عالم لامکان را انکار کرده اند و میگویند که همه فرشتگان و ارواح از قبیل جسم
و جسمانی اند و بقول این طایفه روح آدمی در بدن باشد و ترکیب و اختلاط میان ایشان
بر آن وجه بود که میان جسمانیات است لیکن این قول مرجوحست و بقول
محققان متشرعه و حکما جسد آدمی مرکب از چهار عنصر است خاک و آب و باد و آتش و
از این جهت این دو عنصر در قرآن مصرحست و آن دو دیگر بلفظ حماء مسنون
و کالفخار مرموزست و روح آدمی لامکانیست پس در بدن نباشد لیکن تعلق دارد
ببدن چون تعلق عاشق بمعشوق بنابر آنکه کمالات روح و لذات وی موقوفست
بر تصرف در بدن و استعمال حواس ظاهره و باطنه و روح در غایت لطافتست
و بدن در غایت کثافت و تعلق در میان ایشان بغایت دشوار بود حق سبحانه و تعالی

بحکمت

بحکمت و اسباب تقدیر پیدا کرد از اخلاط بدن بخاری لطیف که آنرا اطبا روح حیوانی
خوانند و بعروق شرایین در همه بدن ساری گشت و روح آدمی اول تعلق باین بخار
لطیف گرفت و بواسطه وی متصرف و متعلق شد در جمیع بدن و چون کسی مغناطیس
بواسطه خاصیت روحانی در بدن تصرف کند اگرچه در بدن نباشد و مراد از ترکیب
روح با بدن همین تعلق است که گفته شد نه بآن که میان ایشان اختلاط و امتزاجی است
چنانکه میان خاک و آب می باشد و بقول این محققان هرگاه بدن آدمی را در رحم
مزاجی حاصل شود مناسب روح انسانی آن روح از مبداء فیاض حقیقی که ذات حقست
بتوسط عقول حادث شود و متعلق ببدن و چون مراتب امزجه در اعتدال نوع انسانی
متفاوتست از این جهت ارواح فایضه بحسب صفا و نورانیت و ذکا و فطنت متفاوت هستند
پس ارواح آدمی پیش از بدن وی موجود نباشد و آیه ثم انشاناه خلقا آخر مشعر است باین
معنی و اگرچه صریح نیست و هرگاه آن مزاج از صلاحیت تعلق خارج شود آن تعلق منقطع
گردد و مفارقت روح از بدن عبارتست از انقطاع تعلق پس روح با جسد و مفارقت
وی نه بر طریقیست که در جسمانیات هست که از جایی بجایی رود نه بلکه مقارنت و مفارقت
میان ایشان معنویست لیکن قوت وهمی انسانی که وزیر شیطانست و ظلمت و تابع
حواس ظاهره است امثال این امور معنوی معقول را در نمی تواند یافت و از این جهت
قبول نمیکند و دل آدمی را بواسطه تشویش وهم دایما درین باب اضطرابی می باشد و تجرد وهم
میسر نمیشود الا بکثرت ریاضات و توجهاتی که کدورت وهم را از دیده دل انسانی
زایل گرداند یا بکثرت ممارست معقولات و اطلاع بر اکاذیب وهم چنانکه در کتب نوشته اند

وانیاری آن که شود وجمعی از حکمای اشراقی میگویند که ارواح بشری قدیمند نه حادث و پیش از این
ابدان با بدان دیگر متعلق بوده اند وایشان قایلند بتناسخ و مذهب ایشان مشهور است
چنانکه مشهور است فصل پنجم در بیان ثواب و عقاب
جمیع علمای شرعیه وغیر ایشان معتقدند که روح آدمی بعد از مفارقت بدن باقیست
واو را ثوابی و عقابی هست و درین باب خلاف نکرده اند الا شرذمهٔ قلیله که
خالی از تحقیق و تدقیق بوده اند و طبقت نیستند و بیان ثواب و عقاب روحانی
که پیش صوفیه و حکما ثابتست ایشان گفته اند که ثواب لذتی و بهجتی و شادی و راحتیست
مر روح را و عقاب المی و محنتی و غمی و حسرتیست مر روح را هر گاه که روح آدمی
در زمان تعلق ببدن مبدا و معاد خود را بآن مقدار که در استعداد اوست شناخت
و اعمال مرضیه و اخلاق پسندیده حاصل کرد و از کدورات صفت بشریت در گذشت
آن روح بکمال علمی و عملی آراسته شد و از نقصانات خلاصی یافت پس چون وی
از بدن منقطع شود و روح بذات خود پردازد و خود را متصف بکمالات یابد
و آن علم الیقین که او را بمبدا و معاد بود در زمان تعلق ببدن بعین الیقین مبدل
گردد و حضرت مبدا حقیقی را که نور الانوار است با سایر مجردات نورانی که فرشتگانند
متوجه شود مشاهده کند و او را سروری و ابتهاجی حاصل شود که در وصف نگنجد و تر
حدیث ما لا عین رأت ولا اذن سمعت مظهر شوند و آن اخلاق و صفات حمیده
در لباس حور و قصور و ولدان و غلمان و سایر نعمتهای بهشتی که در شرع وارد است
بروی هویدا گردد و بعضی از مرتاضان را که تعلق روح ایشان ببدن ضعیف شده در زمان
از آن لذات درین حیات بر ایشان میسر شود و عبارت ایشان از تعبیر کردن آن
عاجز آید

٦

عاجز آید و دانستن این حالات بطریق ذوق و وجدان میسر شود و ذوقی کند را
ازین معنی زیادت نصیبی باشد و لذت عاشق را از تماشای معشوق صوری بآن لذت
روحانی اندک مناسبتی باشد و پوشیده نیست که هر گاه که حسن و کمال معشوق مجازی
زیادت بود وجدان لذت و بهجت از مشاهده وی بنهایت بیشتر و چون نسبت کمالات
آدمیان در معرفت مبدا و معاد و کمالات خلقی نامحصور است از جهت لذت روحانی را
مراتب بسیار بیش و هر یکی از ارواح بمرتبه لذت خود رسند از جهت زبون هر کسی بمرتبه
و منزل روحانی خود که بحسب علم و عمل بر آید و آنا حظه اکبر درجات و اکبر تفضیلا اشارتست
باختلاف مراتب و اگر روح آدمی در زمان تعلق اعتقادات باطل و اخلاق مذمومه
حاصل کرد و کدورات صفات بشریه متراکم شد بعد از مفارقت بدن از ادراک حضور عزتست
محجوب ماند و در ظلمات اوصاف بشریه که نقصان روحست مبتلا و متألم گردد
و از جهت ثواب لذات حسی که بآن معتاد بوده است متحسر باشد و طالب آن بود و نیابد
و آن اخلاق و صفات رذیله او در کسوت مار و کژدم و آتش سوزان و سایر
عقوبات که مذکور است در شریعت بر وی ظهور کند و چون روح در غایت لطافت الم
و محنت و عقوبت وی در غایت شدت بود و از آلام و عقوبات جسمانی زیادت بیشتر
و همچنانکه لذات روحانی بحسب مراتب نقصانهاست و تعلقات بالذات جسمانی
متفاوت بیش و هر یکی از ارواح ناقصه بمنزل و مرتبه عقوبت خود رسند بر آن قیاس
که ارواح کامله بمراتب لذات رسیده اند فصل ششم در بیان فرشته و شیطان

جمهور متشرعه گفته اند که فرشتگان اجسام لطیف اند چنانکه اشارت
رفت و ایشان را پر و بال است چنانکه ظاهر قرآن است و اینکه میگویند
فرشته بطرفة العین هزار ساله راه میرود از قدرت خدای [illegible]
عجب نیست که مخلوق را چنین توانایی بخشد و اصحاب علم هیئت گفته
اند که [illegible] از زمانی که آدمی بلفظ واحد تکلم کند فلک
اعظم [illegible] فرسنگ قطع کند و این سخن نیز
عجیب می نماید اگر چه سخن اول عجیب تر است و آنکه [illegible] پیش
ایشان این فرشتگان لامکانی اند و با [illegible] در اشیا تاثیر میکنند
و افعال عجیب و غریب از ایشان صادر میشود بی آنکه حرکت کنند
و از جایی بجایی روند و حرکت کردن و از جایی بجایی رفتن [illegible]
اجسام [illegible] و در لامکانی متصور نیست میگویند که امثال
این عجایب که هزار ساله راه میرود در زمان [illegible] است مبعوث
و توانایی فرشتگان بر افعال بدیعه غریبه [illegible]
تصویر معقولات در لباس محسوسات تا در افهام متمکن و
روشن گردد و بنا بر آنست که گویند از فرشته [illegible]
فعلی صادر میشود که در غرایب همچنانست که در طرفة العین
هزار ساله راه قطع کرده باشند و چون در فهم انسان وجود
مجردات لامکانی و توانایی ایشان را بر چنین افعال [illegible]
نمی باشند از برای رفع این حکما تصویر کرده اند برین وجه
که آن سوزن که بمقناطیس آویخته میشود خاصیت [illegible] میگیرد
و از وی بسوزن دیگر [illegible] میرسد بحیثیتی که سوزن [illegible]

بلکه یک

بلکه یک [illegible] در عالم امر که لامکانیست [illegible]
[illegible] بلکه در عالم اجسام است [illegible]
[illegible] حضرت نور الانوار [illegible] واجب الوجود [illegible]
[illegible] و از انوار [illegible] تجلیات آنحضرت پرتو [illegible]
و بواسطه آن پرتو از ایشان افعال عجیبه غریبه [illegible]
و در آن صدور احتیاج بحرکت و آلات نیست بلکه اراده ایشان
در صدور آن کافیست همچنانکه در صدور فعل از حضرت واجب
الوجود احتیاج بحرکت نیست و اراده وی کافیست و چون
جبرئیل از جمله فرشتگان مقرب است بنص [illegible] مشهور [illegible]
باشد چون دیگر فرشتگان و شکی نیست که جبرئیل در نزد [illegible]
ایشان [illegible] رسالت و بعثت جهت دعوت [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] که مبعوث از برای دعوت خلق [illegible] انبیا اند و [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] دعوت ظاهر [illegible] و حکما میگویند
که جبرئیل از عالم امر و لامکانیست نه از عالم جسمانیات [illegible]
است از عقول عاشر که عالم [illegible] مدبر [illegible] نفوس است
را عقل فعال خوانند و هرگاه که [illegible] حرکات افلاک [illegible]
کواکب در ماده عناصر بسیطه و مرکبه استعداد و قابلیت [illegible]
پیدا شود از عقل فعال آن چیز بر وی فایض گردد و [illegible] انبیا
و تعلیم ایشان و افاضت کمالات بر ایشان غالبا بتوسط

[illegible]

... مجموع از بیم خدا است و اثبات ...
محل و قابل آن افعال اختیار نه و از اینجهت محلیت فعل و اختیار
را باین نسبت کنند پس برای مذهب نیز ثابت باید که حال

شیطان

[illegible]

سخن راست است لیکن از قبیل ... برسید ...
بر آن شخص می افتد که او را تحمل نمانده و شاید که او را از
آن ترس انحراف نزاع شود و بواسطه آنکه وهم را که قوتیست

[illegible]

طرف [illegible] پسندیده حالت متوسط است
ایجاست که هیچ طرف اصلا مایل نباشد بلکه در حاق وسط باشد
و رعایت اینحالت در غایت صعوبت و دشواریست و بمنزله

الن

[illegible]

بافراط و تصرف و هر یکی از [illegible]
که آدمی را بجانب محسوسات و لذات جسمیه میکشند
پس هرگاه که ایشان عقل را مسخر خود گردانند تا
باین عالم اجسام و لذات و الف گیرد از عالم

[illegible]

علوی ... در طبقه ... طبقات ... افلاک ...
شده ... طبقه باشند از طبقات بهشت زیرا که عرش
که عبارت از فلک اعظم است سقف جنت است
چنانکه در حدیث آمده است و اگر ... مستعلی شود
از عالم اجسام سفلی و علوی گذشته باشند و در عالم

ارواح

[illegible]

... در طبقات بهشت ...
... در مرتبه ... طبقه بهشت چنانکه ...
... ارواح ... بر ... اعمال ...
... درکات دوزخ باشند ...
که از فضایل و رذایل خالی اند این ارواح نه
لذت بهشت باشند و نه عقوبت دوزخ پس این ارواح
در مرتبه باشند میان بهشت و دوزخ و اعراف
اشاره بدان مرتبه است
در باب معراج

فصل

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
گفته اند که [illegible]
بود و [illegible] قولست که در روایات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدمتی کردن براق و دلیلست براینکه کسی دیگر [illegible]
بلکه این مرتبه خاصه محمد است صلی الله علیه و آله جهت تعظیم
وی و بعد دیگر از آن جبرئیل و دلیلست براینکه این فرشته با
وجود کمالات بسیار خدمتکار حضرت رسالت است چه
معنا دارد که خدا [illegible] در حالتی که مرکب
انقیاد ننماید و این حکم بر مذهب اهل سنت و امامیه

ظاهر

[illegible] که ایشان از انبیاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] بمنزله [illegible]
[illegible] باشند و [illegible]
فرشته که تصرف در عالم [illegible] و تکمیل ارواح
بشر بحکم خالق مفوض باوست و او را حکما عقل فعال
خوانند و در لسان شرع جبرئیل گویند چنانکه گذشت پس

[illegible]

... نقاط ... ثوابت که حال

این ... لازم ... که درباره مختصر اند

تعلق بسیارات دارند تا فلک زحل ... بعادت نتوانند گرد

دایما نقصه ... که ... آفتاب غالب بود و

کند ... تا ... رسید و عجائب بی نهایت

شاهد

[illegible]

نقصان ... مقام ... این حالات ... باشند

در وصیت ...

میرسند و همه را از آن ... منفعت ... و ... احکام

موجب رفعت و دولت و نیکنامی دنیا و آخرت میگردد و احوال

طریقت را خواص فهم میکنند و بآن منتفع میشوند و بیشتر عوام

آن را افسانه میشنوند پس سخنان طریقت در لباس شریعت

ادا باید کرد تا همه کس از آن حظ خود بر دارند تم

یک [illegible] در آن [illegible] باشند اما حقیقت محض که وحدت است عبارت
نکنند و هر کس متوجه شود که توجه کند اثبات خود کرده باشد
و در توحید [illegible] لازم آید پس [illegible]
نباشد چنانکه مشهور است و چنانکه [illegible] در توحید حقیقی
میسر نشود و اگر کسی فرماید که از اثبات گشته چنان باشد
[illegible] حقیقت [illegible] از [illegible] دانند
این فنا را دانند و تصور باطل بود و المقصود از [illegible]
بزرگان [illegible] و اصطلاحات [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] طالبانست [illegible] حقیقت [illegible]
حقیقت [illegible]
دریای حیات [illegible] که از [illegible]
متجلی شود [illegible] ظهور کند
اشارت [illegible] متوجه از آنجا [illegible] و الله الموفق
للصواب و الیه المرجع و المآب تمت الرسالة
الشریفة فی یوم [illegible] و العشرین
من شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۳۲
فی بلدة اصفهان علی ید
اقل عبید الله محمد مفید
اللاهیجانی عفی عنه
و عن والدیه
تم

باز بین شد ۱۴۵۳
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
باز بینی شد

٨٣٠٥